

فهرست

- مقدمه ۱۱
- فصل اول: زندگینامه شمس تبریزی ۱۵
- الف. شمس تبریزی پیش از دیدار با مولانا ۱۷
- ب. دیدار با مولانا ۲۱
- ج. غیبت و عاقبت شمس ۳۲
- فصل دوم: سخن گفتن ۳۹
- الف. زبان ۴۲
- ب. مخاطبان ۴۶
- ج. سخنگویان بی خبر ۵۰
- فصل سوم: شناخت ۵۵
- الف. بی‌کرانگی هستی و معرفت بدان ۵۸
- ب. بایسته و شایسته شناخت ۵۹
- ج. معرفت راه درون ۶۲
- د. تفاوت راه دل و راه عقل ۶۵
- و. مراتب معرفت ۶۸

فصل چهارم: انسان ۷۵

الف. کرامت انسانی ۷۷

ب. هدفمند بودن هستی انسان ۸۲

ج. زندگی آرمانی انسان و موانع آن ۸۸

فصل پنجم: ایمان و دینداری ۱۱۳

الف. مختصات ایمان در قرآن کریم ۱۱۵

ب. مؤلفه‌های ایمان از نظر شمس تبریزی ۱۱۸

ج. محوریت نیاز در دینداری و رابطه آن با گوهر ایمان ۱۲۳

د. ضرورت عبادت و ریاضت در دین ۱۲۹

و. حکمت عبادات و ریاضات در دین ۱۳۲

ی. متابعت رسول خدا ﷺ ۱۳۸

فصل ششم: عقل و علم ۱۴۷

الف. ناتوانی عقل ۱۴۹

ب. اقسام عقل‌ها و خصایصشان ۱۵۴

ج. علم سودمند ۱۵۷

فصل هفتم: خدا و خدایی شدن ۱۶۱

الف. خداشناسی معطوف به خدایی شدن انسان ۱۶۳

ب. خدا همان معناست ۱۶۹

ج. مسأله تشبیه و تنزیه ۱۷۲

د. معرفت نفس و شناخت خدا ۱۷۶

فصل هشتم: سلوک الی الله ۱۹۱

الف. موقعیت انسان و حجاب‌های طریق حق ۱۹۳

ب. توبه نصوح ۲۰۰

ج. صبر شیرین ۲۰۴

د. یاد یار (ذکر حق) ۲۰۹

و. انتقاد به صوفیه ۲۱۳

فصل نهم: عشق، محبت و دوستی ۲۲۷

الف. کیمیای نظر محبت ۲۲۹

ب. عشق و ترک خودپرستی ۲۳۵

ج. اوصاف و احوال عاشق ۲۳۸

د. دوستی و ادب آن ۲۴۰

فصل دهم: مردان خدا ۲۴۵

الف. اوصاف مردان خدا ۲۴۷

ب. راه و محضر انبیا و اولیای الهی ۲۶۱

ج. ادب مواجهه با مردان خدا ۲۶۶

د. مقام خاص محمد ﷺ در میان مردان خدا ۲۷۳

فصل یازدهم: سماع راست ۲۸۱

الف. حکم فقهی سماع ۲۸۳

ب. فواید سماع ۲۸۷

ج. آداب سماع ۲۹۰

فصل دوازدهم: مواجهه با قرآن کریم ۲۹۳

الف. سفره گشوده قرآن کریم ۲۹۵

ب. فهم خطاب خدا ۲۹۷

فصل سیزدهم: مرگ شیرین ۳۰۳

الف. آینه مرگ ۳۰۵

ب. مرگ، رهایی است ۳۰۷

□ منابع ۳۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

سخن گفتن به قصد آشکار کردن مردی که می‌کوشید خود را بپوشاند و در عین مهربانی و شیرینی، تلخی و تندی و ترشی کند، کاری است دشوار و البته خنده‌دار. شمس از همان کودکی راهی اختصاصی به خدا و عالم معنا برای خود گشوده بود و در این راه، تنهایی و انزوا و سخت‌رویی سهم عمده‌ای داشت. وقتی زندگانی او را از ابلائی سخنان خودش جست‌وجو می‌کنی، روحی بی‌قرار در بدنی نحیف، در طلب ناکجاآباد می‌بینی و آنچه بیش از همه چیز به چشم می‌آید، میل به پنهان شدن و فرورفتن در خویش است. شمس همه چیز را از خودش می‌خواست و چیزی جز از خود، او را راضی نمی‌کرد و چنان پیام «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ...» همه وجودش را پر کرده بود، که در دانشی دیگر روشنائی و گرما نمی‌دید. او ابراهیم‌وار بر همه بت‌های مردم می‌تاخت و در بیان و عمل به آنچه درست می‌پنداشت، چنان صدافتی داشت که کمتر کسی تحمل گفتار و کردارش را داشت و گاه چنان بی‌پروا نقاب از اندیشه خود بر می‌داشت که ناآشنا به طریقی وی، او را مجنون و دست‌کم، خودشیفته می‌دانست. او علی‌رغم نحیف بودن جسم و بی‌توجهی به تن، عزمی پولادین داشت و یکسواره بر خیل خیال‌اندیشان می‌تاخت و با یقینی ویرانگر به مصاف گمان‌عالم و عامی می‌رفت. این مرد به کلی متفاوت، نه تنها در آفاق، خود خواسته تنها طی طریق می‌کرد، بلکه در کوره درون، اندیشه‌های خاص خود را می‌پخت و چون به سخن می‌آمد، چیزی می‌گفت که کمتر شباهتی به دیگران داشت. از این رو کسانی که با وی مواجه می‌شدند، یا به کلی از مفاهمه با او نومید می‌گشتند و او را ترک می‌کردند و یا در او جزیره بگری می‌دیدند که هنوز هیچ بشری بدان نرسیده است. گرفتاران در عادت و عرف، تاب همراهی وی را نداشتند و